

ألفاظ الطبيعة الرمزية في شعر سهراب سهری

الباحث : ناهي عبد ابراهيم

سمبول یکی از آرایه‌های زیبایی ادبی که بطور زیاد در شعر معاصر جهان بکار برده است. ویژگی بزرگ و بارز سمبول، ابهام، انعدام وضوح و عدم صراحت، نامشروح و غیرمستقیم بودن آن است، به این معنا که در زبان سمبولیک مراد و مقصود، ظاهر و صورت کلام نیست بلکه مفهومی و اصطلاح ورای ظاهر و فراتر و عمیق تر از آن است.

سپهری یکی از شاعران بلند مرتبه در شعر فارسی معاصر بشمار می رود. او در اشعار خود از سمبولها بویژه الفاظ سمبولیک طبیعت بطور واضح سود جست است، و همین امر یکی از رازهای پیچیدگی ونا وضوح و تعقید و ابهام شعر او شده است.

پژوهنده در این بحث نمونه هائی از الفاظ سمبولیک طبیعت در شعر سهراب، شرح و بررسی شده است. آن چه مسلم است نمادهای اشعار سهراب برگرفته از فکر و عقاید و اندیشه‌های عرفانی، فلسفی و اجتماعی شاعر است. سپهری از فرهنگ‌های مختلف شرقی و غربی و اسلامی و غیر اسلامی تأثیر پذیرفته است. در همین امر نیز می توان گفت که اشعار او از یک جوشش درونی و سلوک شخصی خبر می‌دهد.

مختصری از زندگی سهراب سپهری :

سپهری در (۱۵ مهر ۱۳۰۷ هـ ش) در کاشان به دنیا آمد . (۱) در سال ۱۳۳۲ هـ ش از دانشکده هنرهای زیبا فارغ التحصیل شد و به دریافت نشان درجه اول علمی نایل آمد. در سال ۱۳۴۰ هـ ش شعر (آوار آفتاب) و (شرق اندوه) را منتشر نمود . در سال ۱۳۴۴ هـ ش شعر (صدای پای آب) در فصلنامه (آرش) چاپ گردید . شهرت سهراب سپهری بعنوان شاعر امروز ، راجع به همین کار ادبی یعنی (صدای پای آب) بوده است . سال بعد سپهری شعری به عنوان (مسافر) منتشر کرد که بر شهرت او افزود . اشعار سپهری در یک کتابی به عنوان (هشت کتاب) جمع شد و در سال ۱۳۵۶ هـ ش منتشر گشت . سهراب سپهری در غروب (۱) اردیبهشت سال ۱۳۵۹ هـ ش در بیمارستان پارس تهران به علت ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت. صحن امامزاده سلطان علی روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید . (۱)

سمبول از سوی لغت و اصطلاح :

سمبل را در زبان فارسی رمز، مظهر و نماد می‌گویند. (۱) آن چه ما نمادش می‌نامیم یک اصطلاح است. یک نام یا نمایه‌ای که افزون بر معانی قرار دادی و آشکار و روزمره خود دارای معانی متناقض نیز باشد. سمبول شامل چیزی گنگ، ناشناخته یا پنهان از ماست ... یک کلمه یا یک نماد، هنگامی نمادین می‌شود که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطه خود داشته باشد. این کلمه یا نمایه جنبه ناخودآگاه گسترده‌تری دارد که هرگز، نه می‌تواند به گونه‌ای دقیق مشخص شود و نه به طور کامل توضیح داده شود. و هیچ کس هم امیدی به انجام این کار ندارد. (۱) می‌توان گفت که این اصطلاح در حوزه وسیعی از معرفت‌شناسی و دانش بشری به کار می‌رود و در قلمرو ادبیات و شعر، از پیشینه‌های طولانی و پرفراز و نشیب برخوردار است. (۱)

اصول کلی سمبولیسم :

شیوه سمبولیسم پیوسته به چند اصل کلی متوجه است عبارتند از :

- آهنگ کلام و کاربرد نما در بیان : شاعران سمبولیستی اعتقاد دارند که شعر باید از راه آهنگ کلمات ، حالات روحی و احساساتی را که امکان بیان مستقیم آنها نیست به خواننده یا شنونده القاء نماید . بدین ترتیب برای شعر مقامی مشابه و هم شأن با موسیقی قائل بودند . نیز بر طبق این شاعران ، استفاده از سمبول و نماد موجب می شود که شعر و اثر سمبولیستی را هر کس بنا به درک و احساسات خود بفهمد .

- هیجان این شعر حالات اندوهبار و مناظر نگران کننده و ترسناک را موضع اشعار خود قرار دادند .

- انکار واقعیت : شاعران سمبولیست زیر تأثیر فلسفه افلاطون ، شاعر را شاهد می دانستند که میتواند از پس دنیایی واقعی و عملی ، صور آرمانی و هستی مطلق را به نظاره بنشیند . بنابر فلسفه افلاطون ، پدیده های این دنیا سایه ای از حقیقت مطلق و نادیدنی است . برای عده ای دستیابی و شهود این دنیای نادیده به واسطه مذهب و برای عده ای دیگر به واسطه عرفان امکان پذیر است . اما برای شعرای سمبولیست ، به گفته (بودلر) ، این شعر است که می توان روح را به ادراک حقیقت پنهان رهنمون گردد .

- بلحاظ جنبه القائی شعر سمبولیستی ، شاعران این مکتب قالبهای شعر آزاد و شعر منثور را جایگزین قالبهای سنتی کردند .⁽¹⁾

سمبولیسم در ادبیات فارسی

اگرچه مکتب سمبولیسم به عنوان یک مکتب ادبی از اروپا آغاز گردیده است. لیکن رپای آن در ادبیات کلاسیک فارسی هم واضح و آشکار است. در دوره های نخست ادبیات کهن فارسی ، به دلیل بینش برون گرایانه شاعران و نویسندگان به زندگی ، رمز پردازی نادر است ، اما با رواج ادبیات صوفیه این جریان رونق یافت و روبه گسترش نهاد.¹

مکتب سمبولیسم در شعر معاصر ایران، با شاعر معروف نیما یوشیج آغاز می گردد. او تحت تأثیر سمبولیست های فرانسوی و مطالعه آثار آنها ، برخی از ویژگی های سمبولیسم را وارد شعر فارسی نمود . بی تردید ((جدا از غزل های عارفانه ، ابهام شعری با کوشش نیما بود که در شعر فارسی، به معنی حقیقی کلمه راه یافت)).⁽¹⁾ نیما یوشیج با عقیده به جریان طبیعی بیان و نیز تعهد در شعر در توضیح بیان حقایق اجتماعی ، سودی از سمبل را نه فقط برای بیان و اظهار مفاهیم انتزاعی و گسسته از طبیعت زندگی ، بلکه در خدمت واقعیت های زندگی و حفظ جریان طبیعی در خلاقیت شاعرانه به کار می گیرد .¹ این روش بیان بعدها توسط شاعرانی مانند اخوان ثالث و شاملو به اوج زیبایی شعری خود رسید و راه و سبک نیما نهادینه شد و پیروان زیادی یافت .¹

سمبولیسم در شعر سهراب سپهری

سمبل در اشعار سهراب سپهری با نیما یوشیج ، شاملو و اخوان ثالث تا حدودی مختلف است. او اگر چه در شکستن وزن و قافیه شعر سنتی پیرو نیماست، اما به لحاظ شکل ذهنی شعر و پیام ، راهش از نیما بطور کامل جدا می شود . شعر سپهری در بسیاری از مواقع تجربیدی، فلسفی و غنایی است. عرفان اسلامی ، و از خلال مطالعه دقیق اشعار این شاعر بزرگ و بلند پایه می توان گفت که فرهنگ اسلامی علاوه بر فرهنگ هند و چین باستان، دنیای جدیدی بر وی گشود و شعرش را کاملاً سور رئالیستی نموده است .¹

الفاظ سمبولیک طبیعت زنده :

جانوران : قاطر ، اشتر :

سپهری در اشعار خود نام بسیاری از جانوران در اشعار خود بعنوان (سمبولها) استعمال نموده ، پژوهنده اکتفا به چند نامی از آن برای مثال می کند :

قاطری دیدم بارش ((انشا))

اشتری دیدم بارش سبد خالی ((پند و امثال))

عارفی دیدم بارش ((تننا هایاهو))⁽¹⁾

قاطر سمبل افراد لفاظ ، پرگو و پرادعاست. دکتر شمیسا می گوید: ((طنز است ، قاطر نفهم و ناز است و کنایه است از افرادی که فقط لفاظی می کنند و معنی آفرین نیستند)) (1).

واشتر نیز ، سمبل واعظ صفتانی است که به حرف های خود عمل نمی کنند. پند و امثال شان بی محتوا و مانند سیدی خالی است. خدای متعال در قرآن مجید اشخاصی که تنها حمله علم هستند و چیزی از آن نمی فهمن دبه خر مانندی نمود ، می فرماید : ((مثلهم کمثل الحمار یحمل أسفارا)) سورة الجمعة : آیه : 5 . جلال الدین رومی نیز در حکایت (شکایت استر پیش شتر که من بسیار در رو می اقم و تو نمی افتی الا به نادر) ، به همین نکته اشاره می کند:

گفت استر با شتر کی خوش رفیق در فراز و شیب و در راه دقیق
تو نیایی در سر و خوش می روی من همی آیم به سر در چون غوی
من همی اقم به رو در هر دمی خواه در خشکی و خواه اندر نمی
این سبب را بازگو با من که چیست تا بدانم من که چون باید بزیست
گفت چشم من ز تو روشن تر است بعد از آن هم از بلندی ناظر است
تو نبینی پیش خود یک دو سه گام دانه بینی و نبینی رنج دام (1)

ماهی

سپهری در (مسافر) می گوید :

و خوب می دانند

که هیچ ماهی هرگز

هزار و یک گره رودخانه را نگشود (1)

ماهی در متون عرفانی رمز سالک است که در بحر وجود و خدا و حقیقت ، دست و پا می زند. هزار و یک اشاره به ابهام است . امور هرچه نا آسانتر و پیچیده تر باشند نامهای بسیاری دارند چنانکه خدای متعال هزار و یک اسم دارد و گفته اند نهایت کوشش انسانی علم به هزار اسم از اسمای الهی است و به هر حال یکی (اسم اعظم) ناشناخته می ماند (1).

گاو :

سپهری می گوید : من الاغی دیدم ، بجه را می فهمید .

در چراگاه نصیحت گاوی دیدم سیر. (1)

گاو ، سمبل برای افراد نادان و ابله استعمال میشود ، زیرا امتیاز اساسی انسان از حیوان اندیشه و تجربه آموزی است .

شیخ بهائی می گوید :

امتیاز آدمی از گاو و خر هم به فکر و عبرت آمد ای پسر⁽¹⁾

پسندگان

جغد : سهراب سپهری چهار بار جغد را در شعرش آورده است؛ در شعرهای (رو به غروب)⁽¹⁾ و (خراب)⁽¹⁾ از دفتر (مرگ رنگ)⁽¹⁾ و نیز در (صدای پای آب)⁽¹⁾.

در قصیده ای (رو به غروب) سپهری می گوید :

سنگ‌ها افسرده است

رود می نالد

جغد می خواند

غم بیامیخته با رنگ غروب

می‌تراود ز لبم قصه سرد :

دل افسرده در این تنگ غروب⁽¹⁾

جغد سمبل شوم و نحوست و بدبینی و اندوه، مرگ، ویرانی و آوارگی است. در ادبیات کلاسیک نیز، جغد (کوف، بوم، بوف) نماد شومی است. شاعرانی قدیم نیز این سمبول را بکار برده اند از آنها ناصر خسرو که جغد را سمبل شومی می‌داند و آن را در مقابل (هما) قرار می‌دهد که نماد مبارکی و سعادت است :

جغدی را چون همای نام نهادی ناید هرگز ز جغد شوم ، همایی⁽¹⁾

در ادبیات عرفانی (کوف) = (جغد) رمز عزلت‌نشینی سالکان طریقت است . حتی دو تن

از عارفان بزرگ هم‌عصر عطار، در نیشابور، به نام (کوف) شهرت داشته‌اند⁽¹⁾

هدهد

هدهد، رمز شیخ، مرشد و راهنما است. قبل از سهراب، فریدالین عطار در منظومه خود (منطق الطیر) به این سمبل توجه کرده است و هدهد را رمز پیر راه دان می‌داند ؛

مرحبا ای هدهد هادی شده در حقیقت پیک هر وادی شده

ای به سر حدّ سبا سیر تو خوش با سلیمان منطق الطیر تو خوش

صاحب سّر سلیمان آمدی از تفاخر تا جور زان آمدی

دیو را دربند و زندان بازدار تا سلیمان را تو باشی راز دار⁽¹⁾

سپهری در (مسافر) می گوید :

کجاست سمت حیات ؟

من از کدام طرف می رسم به یک هدهد؟

و گوش کن که همین حرف در تمام سفر

همیشه پنجره خواب را به هم می زد .⁽¹⁾

نیز در شعر (تا نبض خیس صبح) سرانجام پیر از راه می رسد و شاعر را به سوی صبح می کشاند:

یک نفر آمد

تا عضلات بهشت

دست مرا امتداد داد .

یک نفر آمد که نور صبح مذاهب

در وسط دگمه های پیر هنش بود

از علف آبه های قدیمی پنجره می بافت⁽¹⁾

جالب این است که به هدهد مرغ آب شناس می گویند ، چون در صحاری و بیابانها جای آب را در ته زمین برای پیغمبر (سلیمان) علیه السلام مشخص می کرد خاقانی می گوید :

هدهد ز آب زیر زمین آگه است لیک از دام بر فراز زمین آگهیش نیست⁽¹⁾

اما آب رمز دانش هم هست و مثلاً استنباط به معنی دریافت در عربی از ریشهء نبط است که در اصل به معنی یافتن آب است ، در المنجد می نویسد : نبط البئر : استخراج ماءها... استنبط البئر : استخراج ماءها . و از این رو در این مصراع زیبا هدهد یک پیرو شیخی عارف است که منبع آب تازه کننده را می داند ، شیخی که دستور شست و شو از گردوغبار عادات و گذشته ها می دهد .⁽¹⁾

کیوتر

و نترسیم از مرگ

مرگ پایان کیوتر نیست⁽¹⁾

کیوتر رمز روح ، احساس های معنوی، آرمان، آرامش است. در (انجیل) روح خدا به صورت کیوتری بر سید مسیح نزول می کند : ((عیسی چون تعمید یافت. فوراً از آب برآمد که در ساعت ، آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کیوتری نزول کرده بروی می آید)) .⁽¹⁾ در اساطیر هم آمده است که : ((کیوتر ماده به خاطر لطف، زیبایی، نماد پاکی ، صفا و سادگی است. با شاخه زیتون در منقار، نماد صلح، اعتدال، توازن، امید و باز جست خوشبختی است))⁽¹⁾ و کیوتر به علت بال و پر زدن (بستن و باز کردن) و رفتن و آمدن مکرر، سمبول مرگ و زندگی توأمان است :

توگویی دایما در سیر و حبس اند که پیوسته میان خلع و لبس اند

همه در جنبش و دایم در آرام نه آغاز یکی پیدا نه انجام¹

در شعر ((اکنون هبوط رنگ)) کبوتر سمبل تجربه های روحانی ، دریافت ها و واردات الهی بر روح است:

از سر باران

تا ته پاییز

تجربه های کبوترانه روان بود .⁽¹⁾

ابن سینا در قصیده مشهور خود (عینیه) ، نیز ، کبوتر سمبل روح آدمی را دانست .

هَبَطْتَ اليك من المحلّ الارفع ورقاء ذات تعزُّز و تمُّع⁽¹⁾

و در جای دیگر سپهری می گوید :

دقیقه های مرا تا کبوتران مکرر

در آسمان سپید غریزه اوج دهید .¹

الفاظ سمبولیک طبیعت جامد :

طبیعت جامد نیز حضور بسیاری در اشعار سپهری دارد و برای نمونه پژوهنده چند واژه از آنها می آورد :

باران:

هر کسی که با کمی دقت اشعار سپهری را می خواند برای او پیدا می شود که در شعر سهراب سه معنی نمادین باران هست :

1- باران سمبل تطهیر ، شویندگی ، طراوت و نگاه تازه است؛ سپهری در (صدای پای آب) می گوید:

چترها را باید بست

زیر باران باید رفت

فکر را ، خاطره را ، زیر باران باید برد .

باهمه مردم شهر ، زیر باران باید رفت .

دوست را ، زیر باران باید دید .

عشق را ، زیر باران باید جست .

زیر باران باید بازن خوابید .

زیر باران باید بازی کرد .

زیر باران باید چیزنوشت ، حرف زد ، نیلوفر کاشت .⁽¹⁾

مولانا نیز شویندگی و تطهیر را این گونه تقریر می‌کند:

آب بهر این بیارد از سماک تا پلیدی را کند از خبث پاک⁽¹⁾

2- باران رمزی برای تجلی، مکاشفه، شهود، واردات الهی است؛

یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد

روی سرم سققی از تناسب گل‌ها کشید

عصر مرا با دریچه‌های مکرر وسیع کرد

میز مرا زیر معنویت باران نهاد⁽¹⁾

این باران غیبی ، باران کشف و شهود و تجلی ؛ تجلی و سرازیر شدن انوار الهی بر دل سالک است و اصل و منشأ آن آسمان و ابری دیگر است.

مولانا نیز در بارهء سمبول باران در اشعار خود سخن گفته است .

نیست این باران از این ابر شما هست ابری دیگر و دیگر سما

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید⁽¹⁾

از سر باران

تا ته پاییز

تجربه‌های کبوترانه روان بود

باران وقتی که ایستاد

منظره اوراق بود .

وسعت مرطوب

از نفس افتاد⁽¹⁾

3 - باران سمبل باروری و تأثیرات آسمانی بر روی زمین است.

مرا راهی از تو به در نیست

زمین باران را صدا می‌زند، من تو را⁽¹⁾

در بسیاری از فرهنگ‌ها، باران به عنوان نماد اثرهای آسمانی بر روی زمین است. این نکته ((واقعیتهای بدیهی است که باران بارور کننده زمین است. و این که زمین از آن حاصلخیز می‌شود. به همین دلیل بی‌شمار آیین‌های زراعی شکل گرفته‌اند تا باران ببارد)) (1).

دور باید شد ، دور

شب سرودش را خواند ،

نوبت پنجره‌هاست .))

همچنان خواهم خواند

همچنان خواهم راند

پشت دریاها شهری است

که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است (1)

پنجره رمز و سمبل پیوندگی متقابل میان ما و فضای دیگر و در پی آن امکان دریافت از بیرون، یا گذشتن به سوی بیرون و ماوراء و نیز باز شدن ذهن به سوی فضای وسیع‌تر است. به عبارتی دیگر، پنجره دریچه‌ی آگاهی و دانستن و اطلاع و معرفت انسان به روی افق‌های جدید است. سپهری در شعر ((تا نبض خیس صبح)) ، پنجره سمبل ارتباط با فضاها و وسیع و تازه است؛

یک نفر آمد که نور صبح مذاهب

در وسط دگمه‌های پیرهنش بود

از علف خشک آیه‌های قدیمی

پنجره می‌باقت (1)

منظور از علف خشک آیه‌های قدیمی، تمام ارزش‌ها و چیزهای خوبی است که به دست فراموشی سپرده گردیده است و وگرد عادت آن‌ها را گرفته و مثل آیه‌هایی هستند که معنایشان برای ما روشن نیست. به ناچار خشک و بی‌اثر مانده‌اند.

خانه:

سپهری در صدای پای آب می‌گوید:

اهل کاشانم امّا

شهر من کاشان نیست

شهر من گم شده است

من با تاب، من با تب

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته ام⁽¹⁾

در اشعار سپهری در کنار معنای غیرسمبلیک خانه: دو معنای نمادین از خانه دیده می‌شود:

1- خانه سمبل دل، وجود و درون انسان است.

در شعر ((تا)) از کتاب ((شرق اندوه)) خانه در این معنا به‌کار رفته است؛

آمده‌ام، آمده‌ام ، درها رهگذر باد عدم

خانه ز خود وارسته ، جام دویی بشکسته ، سایه ((یک))

روی زمین ، روی زمان⁽¹⁾

در فرهنگ نمادها آمده است: ((خانه به معنی درون آدمی است، طبقات خانه، سرداب و زیرشیروانی، نماد مراحل مختلف روح هستند. سرداب در ارتباط با ناخودآگاه است و اتاقک زیرشیروانی مرتبط با عروج روح))⁽¹⁾.

مولوی نیز خانه را در معنای سمبولیک دل بکار برده است:

این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه است از خواجه بپرسید که این خانه چه خانه است

گنجی است در این خانه که درکون ننگد این خانه و این خواجه همه فعل و بهانه است⁽¹⁾

2 - خانه سمبل نوعی نگاه خاص شاعرانه به هستی، دنیای فکر، ذهن و اندیشه است. سپهری در «صدای پای آب»، خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته است.

من با تاب ، من با تب

خانه ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام⁽¹⁾

مقصود شاعر این است که به هر زحمتی که بود در آن سوی دیار تاریکی برای خود خانه‌ی بنا کردم ، وواژه (خانه) اینجاست سمبل نوعی زندگی مخصوصی و دستگاه فکری .⁽¹⁾ نیز در واقع خانه می‌تواند مظهر آرماتشهر (اتوپیای) شاعر باشد. در بندهای بعد بیان می‌کند این خانه‌ای که ساخته است، چگونه خانه‌ای است و در آن چگونه زندگی می‌کند. شاعر در واقع فکر و اندیشه ، زندگی و نوع نگاهش به هستی را شرح می‌دهد ، او با تمام عناصر طبیعت ارتباط نزدیکی دارد و علف، باغچه ، برگ ، درخت ، پرند و ... را به خوبی می‌فهمد و با آن‌ها زیسته می‌کند و راز و اسرار و سمبول های طبیعت را پی می‌برد .

من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم

و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد.

و صدای ، سرفهء روشنی از پشت درخت ،

عطسه آب از هر رخنه سنگ

چک چک چلچله از سقف بهار (1)

پری دخت سپهری، خواهر سهراب، در بیان خاطرات او می‌گوید: ((سهراب یک روز صبح بسیار زود که در نزدیکی درخت‌های گل محمدی رفته بود ادعا کرد غنچه‌ها، موقع شکفتن صدای مخصوص دارند که او می‌شنود)). (1)

آینه: سپهری در صدای پای آب می‌گوید:

زندگی یافتن سکهء دهشاهی در جوی خیابان است

زندگی ((مجذور)) آینه است. (1)

آن شادی و فرح صادقانه و ساده و اطفال نیز زندگی است. آینه هم در ادب قدیم و هم جدید سمبل ذهن و ضمیر و خاطره است. (1) در ادبیات قدیم مولانا می‌گوید:

آینه ات دانی چرا غماز نیست زان که زنگار از رخس ممتاز نیست. (1)

و در ادب جدید فروغ فرخ زاد می‌گوید: تمام روز در آئینه گریه می‌گردم (1)

در فرهنگ سمبلها آمده است که آینه سمبول و رمز تخیلات و خود آگاهی و تأملات است و از این نظر به آب ماندنی دارد. و هم چنین سمبلی برای خاطرات ناخود آگاه است. نزد اقوام بادیه نشینی آینه ربطی به روح دارد بلکه آنها اعتقاد می‌دارند که روح از آنجا خود را رها می‌کند و به سمت دیگر می‌رود، و بهمین دلیل وقتی کسی در یک خانه می‌میرد آینه را می‌پوشانند یا به طرف دیوار می‌گذرانند. (1)

رنگ: سپهری در (مرگ رنگ) می‌گوید:

رنگی کنار شب

بی‌حرف مرده است

در این شکست رنگ

از هم گسسته رشتهء هر آهنگ. (1)

در اشعار سپهری، دو معنای سمبولیک و متفاوت از رنگ دیده می‌شود.

یکم: رنگ سمبل امید و ضیاء، بیداری و نشاط حاصل از گشودن چشم به روی جلوه‌های روشن روحی است؛

و من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم

و به نزدیکی روز، و به افزایش رنگ (1)

دوم: رنگ سمبل تعلق، تعین. در مقابل آن بی‌رنگی قرار دارد که سمبل وحدت، هستی محض، حقیقت ناب و فارغ بودن از همه تعلقات و تعینات است، (1) و ((سمبل حقیقت و عرفان و ملکوت است)) (1)

من سازم: بندی آوازم ، برگیرم ، بنوازم ، برتارم زخمهء

((لا)) می زن ، راه فنا می زن

ز شیم تا لالهء بی رنگی پل بنشان ، زین رویا در چشمم گل

بنشان، گل بنشان⁽¹⁾

پیدا می شود که سهراب سپهری در دیوان ((شرق اندوه)) کاملاً تحت تأثیر مولانا جلال الدین رومی شده است و تأثیرات مولانا در اشعار او در این دیوان بحدی رسید که حتی وزن های ضربی و تند این کتاب نیز تحت تأثیر غزلیات شمس گشت . مولانا در تمامی آثار خود، رنگ را رمز و سمبولی کثرت و تعیین می داند و بی رنگی را در مقابل آن قرار می دهد؛⁽¹⁾

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی ای با موسی ای در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی، کآن داشتی موسی و فرعون دارند آشتی⁽¹⁾

شراب : شراب، رمزی برای کنار گذاشتن عقل استدلال اندیش، تفکر محال اندیش و انانیت و نیز پناه بردن به سکر و بی خودی و وارد شدن در فنا و ناآگاهی از هستی مادی.⁽¹⁾ سپهری میگوید :

شراب را بدهید

شتاب باید کرد

من از سیاحت در یک حماسه می آیم

و مثل آب

تمام قصه سهراب و نوش دارو را

روانم⁽¹⁾

این شراب، همان شرابی است که به تعبیر صوفیان در آلت به انسان نوشانده و او را سرمست از یاد معشوق کرده اند، سعدی شیرازی می گوید :

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی⁽¹⁾

و در جای دیگر سپهری می گوید :

از شرابی دیرین شن تابستان در رگها⁽¹⁾

صفت دیرین برای شراب در این شعر سهراب، یادآور همین شراب عرفانی است که در آلت به انسان داده شده است .

گل سرخ :

سپهری در (صدای پای آب) می گوید :

کار ما نیست شناسایی (راز) گل سرخ ،

کار ما شاید این است

که در (افسون) گل سرخ شناور باشیم .⁽¹⁾

گل سرخ سمبل وجود ، راز هستی ، ذات حقیقت ، کمال محض ، اوج زیبایی و نیز ذات خداوند است. در مغرب زمین نیز گل سرخ معنایی نمادین دارد. مونیک دوبوکور (dBeaucorps monique) می نویسد: ((گل سرخ که رمزی ترین گل در مغرب زمین است. چون گل لوتوس در شرق، مظهر کمال و زبده الشئی است. به این معنی که کاسه گل سرخ، مثل پیمانۀ زندگی و جام حیات و قلب گل، برانگیزندۀ رؤیای عشقی بهشت آیین اند)) .⁽¹⁾

نیلوفر

کار ما شاید این است

که میان گل و نیلوفر و قرن

پی آواز حقیقت بدویم⁽¹⁾

نیلوفر سمبل عرفان ، تجلیات روحانی، نفحات الهی، شکوفایی و بیداری و نیز دنیای اثیری و معنوی است. نیلوفر به خورشید چشم می دوزد و به سوی آن در حرکت است و گویی خورشید را می پرستد؛ خاقانی می گوید :

پروانه مشو جان به چراغی مسپار خورشید پرست باش نیلوفر وار⁽¹⁾

و نیز نوع مشهور آن که نیلوفر آبی خوانده می شود، کوشش می کند حجاب آب را پس بزند و خود را به سطح آب برساند تا چشم بر معشوق (خورشید) بدوزد؛ دهلوی می گوید :

ای ابر که گاهی بگو آن چشمۀ خورشید را

در قعر دریا خشک شد از تشنگی نیلوفرت⁽¹⁾

سهراب سپهری در شعر بلند ((گل آینه)) دشت نیلوفر را بعنوان سمبل دنیای معنوی و اثیری می داند .

شبم مهتاب می بارد

دشت سرشار از بخار آبی گل های نیلوفر

می درخشد روی خاک آینه ای بی طرح

مرز می لغزد ز روی دست

من کجا لغزیده ام در خواب؟

مانده سرگردان نگاهم در شب آرام آینه (1)

در شعر (شورم را) ، شاعر به جوهره تمامی ادیان نشان می دهد و در ضمن به اعتقاد هندوها نیز گوشه چشمی دارد. به باور هندیان ((در لحظه تولد بودا گل نیلوفر از زمین می روید و بودا به درون آن گام می نهد تا به ده جهت فضا خیره شود)) (1)

قرآن بالای سرم ، بالش من انجیل، بستر من تورات وزبر

پوشم اوستا، می بینم خواب:

بودایی در نیلوفر آب . (1)

و در شعر کوتاه (گذار) سهراب واژه نیلوفر را رمز بیداری عرفانی استعمال مینماید :

باز آمدم از چشمه خواب، کوزه تر در دستم

مرغانی می خواندند ، نیلوفر وا می شد، کوزه تر بشکستم ،

در بستم

و در ایوان تماشای تو بنشستم (1)

سیب :

سیب سمبل و رمز آگاهی ، معرفت و بصیرت است . دکتر شمیسا هم در کتاب خود (نگاهی به سپهری) در باره شعر سپهری : ((میوه کال خدا را آن روز ، می جویدم در خواب .)) (1) میگوید : ((شاید مراد از میوه خدا سیب باشد که رمز معرفت است)) (1) و در (دوست) سپهری می گوید :

و هیچ فکر نکرد

که ما میان پریشانی تلفظ درها

برای خوردن یک سیب

چقدر تنها ماندیم (1)

اینجا سپهری شاید اشاره به خاطره بی دارد به باز شدن درها و خوردن سیب ؟ گذشته از این ، سیب رمز معرفت و آگاهی است . (1) در فرهنگ سمبلها آمده است که سیب به شکل لحاظ کروی ، رمز کلیت است و همچنین رمز آرزوهای زمینی ، منع خدای متعال از خوردن سیب به معنی منع انسان از آرزوهای مادی است . سیب همچنین رمز و سمبول معرفت و دانش است و میان آرزوهای زمینی و روحانیت محض است . سیب هم به معنی دانش یاد آور شعر (دانش ، شعور) هست . (1) فروغ فرخ زاد می گوید : ((من فکر می کنم که کار هنری باید همراه با آگاهی باشد ، آگاهی نسبت به زندگی ، به وجود ، به جسم ، حتی نسبت به این سیبی که گاز می زنیم)) . (1)

روزی

خواهم آمد و پیامی خواهم آورد .

در رگ‌ها ، نور خواهم ریخت .

و صدا خواهم در داد: ای سبدها تان پر خواب ! سیب

آوردم ، سیب سرخ خورشید . (1)

و در جای دیگر معنای نمادین سیب، در شعر سهراب، با داستان آدم و حوا و میوه‌های ممنوع در ارتباط است. سپهری در شعر (میوه‌های تاریک) به قصه آدم و حوا و خوردن میوه ممنوع که در کتابهای مقدس آمده است ، اشاره دارد؛

در سر راهش درختی جان گرفت

میوه‌اش هم زاد و هم رنگ هراس .

پرتوی افتاد در پنهان او:

دیده بود آن را به خوابی ناشناس

در جنون چیدن از خود دور شد .

دست او لرزید ترسید از درخت

شور چیدن ترس را از ریشه کند :

دست آمد، میوه را چید از درخت . (1)

و در (متن قدیم شب) سپهری می گوید :

سیب روزانه

در دهان طعم یک وهم دارد . (1)

میوه ای را که روزانه بنی آدم از درختهای جنگلی می چینند و می خورند آنها را به ذکر بهشت می اندازد ، زیرا بر طبق تفاسیر غربی مراد از درخت معرفت نیک و بد که خدای تعالی انسان را از نزدیک شدن به آن منع نموده بود درخت سیب بوده است که بالاخره حوا از این میوه خورد و سبب شد برای بیرون کردن خود و شوهرش آدم یا شاید میخواهد بگوید که این سیب مارا به یاد این داستان قدیم می اندازد . (1)

انگور :

سپهری در (مسافر) می گوید :

ومن مسافرم ، ای بادهای همواره ،

مرا به وسعت تشکیل برگ ها ببرید.

مرا به کودکی شور آب ها برسانید .

و کفشهای مرا تا تکامل تن انگور .⁽¹⁾

و در صدای پای آب می گوید :

مرگ باخوشه ء انگور می آید به دهان⁽¹⁾

باد ، باد حکمت آفرین و رمز آگاهی است ، بادهای همیشه . خودش می گوید به عصر وزمان نخستینه ها که در آن غبار گذشته نیست . نخست دریاها و آقیانوس ها یه وجود آمدند ... و اینجا کفش سمبول حرکت است و انگور رمز مرگ است⁽¹⁾ خوشهء انگور همانطور که همت و نشاط و فاعلیت و سرمستی را به کام امدر می نماید ، مرگ را نیز در تن تزریق می کند ، چونکه عصارهء انگور ایضا سرمست کننده است . وهم مخدر و بی رمق کننده و در اینجا رخوت و سکون به موت تشبیه گشته است و دور نیست هم به شام آخر تلمیحی دارد که در آن پیغمبر عیسی (علیه السلام) شراب نوشید و در مرگی ظاهری عمر جاویدان یافت . و بی شک تأثیرات فکر مسیحی در اشعار سپهری مخفی نیست . مسموم کردن بسیاری از سروران و اولیا بوسیلهء انگور هم معروف است . در فرهنگ سمبل ها آمده است : ((انگور که معمولا به صورت خوشه ترسیم می شود گاهی ممثل بار آوری و گاهی ممثل قربانی کردن و فدیة است (شراب به رنگ خون است) و گاهی ممثل برهء خدا (مسیح) است . بره گاهی بین خار و خوشه های انگور تصویر شده است))⁽¹⁾ و گاهی انگور به معنی معرفت و نور است ، زیرا شراب در آیین های رمزی و تاویلی ، زایل کننده ء عقل متعارف و عطاکنندهء حکمت یدیگرست . و بطور عمومی می توان گفت که انگور در سمبولیسم سپهری معرفتی دیگرگونه و مرگ است ، نشئهء شراب و مرگ نزد او یکی است .